



درس تفسیر سوره مبارکه عنکبوت - جلسه ۱۱

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴۲) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳) خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (۴۴)﴾

خلاصه مباحث گذشته

سوره مبارکه «عنکبوت» اول با يك اصل کلی شروع شد و آن آزمون عمومی بود فرمود: ﴿أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ بعد آزمون اُمم قبلی را به صورت اصل جامع ذکر فرمود آن گاه بعد از چند آیه قصه پنج پیامبر (علیهم السلام) را ذکر کرد جریان حضرت نوح، جریان حضرت ابراهیم، جریان حضرت لوط و شعیب و موسی (علیهم السلام) را ذکر فرمود بعد در پایان، آیه چهل جمع بندی کرد فرمود آنها که تبهکارانه با انبیا برخورد کردند به عذاب الیم گرفتار شدند بعضی ها با عذاب سماوی بعضی ها با عذاب زمینی بعضی با عذاب دریایی ما اینها را معذب کردیم.

خدای سبحان، تنها رافع نیاز انسان

بعد می فرماید بالأخره انسان، محتاج است این اصل اول، پناهگاهی می خواهد این اصل دوم هیچ کس نمی تواند بگوید من نیاز ندارم نیاز انسان ضروری است چه درباره مسکن چه درباره غذا چه درباره پوشاک چه درباره

امنیت چه درباره مسائل دیگر، انسان نیازمند است عمده آن مرجعی است که انسان به او مراجعه می‌کند تا نیازهای خودش را برطرف کند آنهایی که ملحدند انسان‌محورند خیال می‌کنند انسان خودکفاست می‌تواند مشکل خودش را حل کند معبود اینها هوای اینهاست ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ﴾<sup>۱</sup> اینها می‌گویند انسان محتاج است و نیازمند است ولی خودکفاست خود انسان می‌تواند مشکل خودش را حل کند هر چه را که فکر او رسید همان حق است. گروهی به وثن و صنم پناهنده شدند اینها مشرک‌اند آن گروه اول ملحد این گروه دوم مشرک فرمود چه آنهایی که به خودشان مراجعه کردند چه آنهایی که به صنم و وثن مراجعه کردند گرچه تشخیص اولشان درست است چون بدیهی است که انسان محتاج است ولی تشخیص دوم آنها ناصواب است نه از هواکاری ساخته است نه از صنم و وثن، نه از خود انسان کاری ساخته است نه از بت‌ها، غیر خدا هر چیز یا هر کس باشد «کبیت العنکبوت» است خانه‌ای سست‌تر از خانه عنکبوت نیست هیچ کسی و هیچ چیزی غیر خدا سهمی در حفظ انسان ندارد اگر کسی به غیر خدا تمسک کرد مثل آن است که به خانه عنکبوت رفت و سست‌ترین خانه، خانه عنکبوت است.

### عدم اختصاص آیه ۴۱ به بت‌پرستی

مطلب دیگر سخن از نفی بت‌پرستی نیست تا کسی بگوید الآن بعضی‌ها اومانیست‌اند بت‌پرست نیستند انسان‌محورند و مانند آن، سخن از نفی ولایت است نه نفی الوهیت می‌فرماید بسیار خوب شما مشرک نیستید بت را نمی‌پرستید اصل عبادت را قبول ندارید ولی بالأخره به جایی تکیه می‌کنید آن تکیه‌گاه شما بیت عنکبوت است اینها که به بیگانه‌ها پناهنده می‌شوند و درخواست پناهندگی می‌کنند همین است خب اگر از نظام اسلامی فرار کرد به جای دیگر رفت و به آنجا پناهنده شد معنایش غیر از این آیه چیز دیگر نیست می‌خواهد آنجا راحت باشد

امنیتش را آنها تأمین کنند زندگی‌اش را آنها تأمین کنند یعنی به غیر خدا پناه بردن است حالا معلوم می‌شود که آیات قرآن، حرف روز را می‌زند سخن از آله نیست تا کسی بگوید اینها که بت پرست نیستند سخن از اولیاست نه آله آنها آله را برای ولایت می‌خواستند اینها به سراغ غرب و شرق می‌روند که ولی آنها شرق یا غرب باشد این پناهندگی همان است. فرمود انسان به خودش پناهنده بشود یا به بیگانه پناهنده بشود مثل آن است که دستاویزش را به بیت عنکبوت وابسته کرد. فرمود: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ﴾<sup>۲</sup> نه «من دون الله آله» اینها که آله را معبود قرار دادند به عنوان اینکه ولی آنها باشد مقرب آنها باشد شفیع آنها باشد ضار و نافع است برای آنها، اینها آله را برای همین می‌خواستند اینها که به مسئله قیامت معتقد نبودند اینها اگر می‌گفتند شفاعت یعنی شفاعت دنیا، تقرب یعنی تقرب دنیا، حیات و ممات اینها در همان محدوده دنیا بود مردم حجاز که معتقد به معاد نبودند که بگویند ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾<sup>۳</sup> در معاد یا ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾<sup>۴</sup> در معاد، می‌خواستند بگویند مشکل ما را این بت‌ها حل می‌کنند. پس به غیر خدا مراجعه کردن چه به هوا باشد چه به دولت بیگانه باشد چه به صنم و وثن باشد مثل آن است که به خانه عنکبوت مراجعه کند این مدعا.

### سرّ تاثیر اهل بیت (علیهم السلام) در رفع نیازها و حل مشکلات

پرسش: استاد اینکه ما می‌گوییم «یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیان»...؟<sup>۴</sup>

پاسخ: چون کافی بودن به اذن الله است «کافی»<sup>۵</sup> از اسمای حسنی ذات اقدس الهی است از اسمای فعلی است از اسمای ذاتی که نیست اسمای فعلی خارج از ذات است پس کافی، رازق، شافی، قابض، باسط، آخذ اینها اسمای فعلی‌اند اکثر اسمای نورانی دعای «جوشن کبیر» اسمای فعلی است این اصل اول؛ فعل، خارج از ذات است این

۲. سوره زمر، آیه ۳.

۳. سوره یونس، آیه ۱۸.

۴. البلد الامین، ص ۱۵۲.

۵. اقبال الأعمال، ص ۸۰.

اصل دوم، می‌شود حوزه امکان، حوزه امکان مظاهری دارد آن دو منطقه، منطقه ممنوعه است که احدی به آنجا راه ندارد یکی منطقه هویت مطلقه است که مقام ذات است، یکی هم اکتناه صفات ذات است که عین ذات است بقیه صفت فعل است وجه الله شدن، عین الله شدن اینها فعل خداست فعل، خارج از ذات است خارج از ذات شد می‌شود ممکن آن وقت مظاهر فراوانی دارد حالا اگر فرشته‌هایی که مدبرّات امرند مشکل آدم را حل کنند کسی گِلّه نمی‌کند اهل بیت که معلّم مدبرّات‌اند [اگر بگوییم مشکل را حل می‌کنند] آن وقت سخن از گِلّه است! بالأخره این مدبرّات امر، عالم را به اذن خدا تدبیر می‌کنند یا نه، کسی روح می‌آورد می‌شود اسرافیل این کودک به دنیا می‌آید زنده است کسی روح می‌گیرد می‌شود عزرائیل (سلام الله علیهما) این شخص می‌میرد منتقل می‌شود خب عزرائیل، اسرافیل، جبرائیل، میکائیل (علیهم السلام) اینها مدبرّات امرند اینها با اسمای الهی کار می‌کنند اینها در مکتب انسان کامل این مسائل را یاد گرفتند ﴿يَا آدَمُ أَتُبِّهْتُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾<sup>۶</sup> این آدم «قضية في واقعة» که نیست مقام آدمیت است مقام انسانیت است الیوم این تاج روی سر وجود مبارک ولیّ عصر است این چنین نیست که حالا اگر ملائکه جزء مدبرّات امر بودند کاری کردند آدم گِلّه نکند و انسان کامل که استاد آنهاست گِلّه بکند ولی مشکل این است که خودمانی است ما او را می‌بینیم در بین ما زندگی می‌کند توقع نداریم بالأخره اینها از آن جهت که صادر اول‌اند، معلّم ملائکه‌اند. از آن جهت گِلّه نیست که این همه کارها را ذات اقدس الهی در مقام فعل که مقام امکان است دستور می‌دهد مدبرّات انجام می‌دهند اما نه تفویض، همه جا او حضور دارد این چنین نیست که انسان اگر کاری را با دست خود انجام می‌دهد دست انجام بدهد انسان به کار از خود دست نزدیک‌تر است دست ابزار کار است اگر «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» روشن بشود<sup>۷</sup> و معلوم بشود منطقه بحث، منطقه فصل سوم است آن دو منطقه، منطقه ممنوعه است احدی به آنجا راه ندارد مشکلی پیش نمی‌آید.

۶. سوره بقره، آیه ۳۳.

۷. متشابه القرآن، ج ۱، ص ۴۴.

## پاسخ به شبهه‌ای پیرامون آیه ۳۲، با بیان درجات فرشتگان

ملائکه هم چندین درجه دارند يك عده حاملان عرش‌اند آن که حامل عرش است مثل جبرئیل می‌آید در قلب مطهر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ﴾ این در خانه که نمی‌آید مثل دحیه کلبی که نیست آن که حامل عرش است می‌آید در قلب معلوم می‌شود يك راه دیگری است ﴿بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ﴾<sup>۸</sup> خب چطور آمده کجا آمده ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾<sup>۹</sup> بعد از قلب تو به گوش تو، از قلب تو به چشم تو، از قلب تو به اعضا و جوارح تو، این برای آن ذوات مقدس است بعد از آنها ملائکه میانی است بعد از آنها ملائکه درجه سوم است بعد از آنها ملائکه درجه چهارم و پنجم و ششم تا برسد به ملائکه الأرض این فرشته‌هایی که مأمور ارض‌اند در بیانات نورانی امام سجاد هست که هر قطره بارانی که می‌آید فرشته‌ای آن را همراهی می‌کند<sup>۱۰</sup> این دیگر يك فرشته حامل عرش که نیست در آن زیارت سوم شعبان سیدالشهداء (سلام الله علیه) عنوان فرشته نیامده سخن از فطرس است<sup>۱۱</sup> ولی بالأخره اگر روایتی بود که ملکی معصیت کرد این ملك جزء ملائکه بهشت نیست جزء ملائکه خازن جهنم نیست که ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ﴾<sup>۱۲</sup> جزء ملائکه نیست که ﴿بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱۳</sup> که سوره «انبیاء» آمده آن ملائکه الأرض، ملائکه الهوا، ملائکه البحر، ملائکه البر هستند الى ما شاء الله ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾<sup>۱۴</sup> اگر برخی از این ملائکه‌های درجه هشت و ده سخن ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) را متوجه نشدند مشکلی نیست اینکه جبرئیل و میکائیل نیست دسترسی به آن ذوات قدسی هم کار هر کسی نیست برخی از بزرگان و مشایخ ما

۸. سوره اسراء، آیه ۱۰۵.

۹. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۱۰. رك: الصحيفة السجادية، دعای ۳.

۱۱. مصباح المنهج، ص ۸۲۷.

۱۲. سوره تحریم، آیه ۶.

۱۳. سوره انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۱۴. سوره مدثر، آیه ۳۱.

روزی يك مقدار عبادت انجام می دادند و به پیشگاه حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) تقدیم می کردند که توفیقی پیدا کنند که در زمان مرگ، حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) را ببینند و آسان جان بدهند مگر آن حضرت برای هر کسی می آید؟! اوحدیّ از مؤمنان هستند که حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) جانشان را می گیرد بقیه افراد را ﴿تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا﴾<sup>۱۵</sup> است و گرنه برای برخی ها که به مقام والا رسیدند حضرت عزرائیل می آید این طور نیست که حالا برای زیر و رو کردن يك روستا یا يك شهر آنها بیایند. بنابراین این ملائکه که به صورت ملائكة الأرض اند و به صورت های دیگر در می آیند اینها ممکن است که فرمایش حضرت ابراهیم را درست بررسی نکنند.

### محدور نداشتن تأثیر اهل بیت (علیهم السّلام) در رفع نیازها

غرض آن است که کافی بودن، شافی بودن، قابض بودن، آخذ بودن اینها فعل است فعل یعنی ممکن، مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) مستحضرید که ایشان در کافی احادیث را جمع کردند خود مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در اول تا آخر این هشت جلد خیلی کم فرمایش دارند چند جایی بیانات لطیف دارند که بیانات دقیق است و گرنه بقیه همایش روایاتی است که ایشان نقل می کنند. یکی از فروقی که بین صفات ذات و صفات فعل ایشان قائل اند این است که صفت ذات، نفی و اثبات بر نمی دارد که بگوییم گاهی هست گاهی نیست<sup>۱۶</sup> حیات از این قبیل است قدرت از این قبیل است علم از این قبیل است قضیه سالبه آنجا راه ندارد که بگوییم «قد يعلم قد لا يعلم، قد یقدر قد لا یقدر، قد یکون موجودا قد لا یکون موجودا» این طور نیست او موجود است بالقول المطلق، قدیر است بالقول المطلق، علیم است بالقول المطلق، حیّ است بالقول المطلق، اما شفا، «قد یشفی قد لا یشفی» معلوم می شود صفت ذات نیست اگر صفتی گاهی سلب دارد گاهی ایجاب دارد گاهی هست گاهی نیست معلوم می شود عین ذات نیست «قد یقبض قد یبسط قد یشفی قد لا یشفی، قد یعطی قد لا یعطی، قد یرزق قد لا یرزق» اینهاست، اگر فعل شد

۱۵. سوره انعام، آیه ۶۱.

۱۶. رک: الکافی، ج ۱، ص ۱۱۱.

این فعل را فرشته انجام بدهد مشکلی ندارد علی و اولاد علی انجام بدهند مشکل دارد وهابی‌ها این است که اینها در توحید و در مراحل توحید گیرند این بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) که فرمود این حصن شروطی دارد و ما از شروط آن هستیم همین است فعل، شرط آن کار است غرض این است که این محذوری از این جهت ندارد منتها باید منطقه‌های بحث مشخص بشود.

### گستره مفاد کریمه ۴۱

بعد فرمود هر کس بالأخره احتیاج را احساس می‌کند اما نمی‌داند چه کسی مشکل او را حل می‌کند گاهی خیال می‌کند مشکل خودش را خودش حل می‌کند این ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ﴾ اینجاست که بزرگان گفتند که کثیف‌ترین و غلیظ‌ترین بت‌ها، بت‌های سنگ و چوب است نازک‌ترین و لطیف‌ترین بت‌ها، بت‌های هوا و هوس است<sup>۱۷</sup> بالأخره بت است این کسی که می‌گوید من هر چه بخواهم می‌کنم، هر چه دلم بخواهد می‌کنم یعنی معبود من، هوس من است این ﴿كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا﴾ یا آن کسی که به بیگانه و کافر پناهنده شد آن هم همین است یا آن که به صنم و وثن پناهنده می‌شود آن هم همین است این اصل جزء جوامع الکلم است همه اقسام را شامل می‌شود و سخن از آله نیست سخن از ولی است آن که پناهنده می‌شود والی می‌خواهد ولی می‌خواهد که مشکل او را حل بکند فرمود: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ﴾ نه «آله» آنها هم که مشرک‌اند آله را برای اولیا بودن می‌خواهند آنها که ملحدند هوا را برای ولی بودن می‌خواهند یا پناهنده به بیگانه می‌شوند بیگانه را برای ولی بودن می‌خواهند به عنوان ولایت می‌خواهند ﴿كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا﴾.

## اشاره‌ای به مراتب معارف قرآن کریم

در قرآن مطالب عمیق فراوان ذات اقدس الهی دارد که در خیلی از موارد شاید در این سال‌ها تجربه کردید ما اصلاً وارد آن حریم نمی‌شویم مقدور ما نیست یکی از آنها هم ﴿يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴾ این ﴿وَالِلَّهِ تُقْلَبُونَ﴾ دیدید ما زود به سرعت از آن رد شدیم - آیه ۲۱ همین سوره بود - واقعاً نمی‌فهمیم مرتب مجاز می‌گیریم، مضاف تقدیر می‌گیریم ﴿إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴾ یعنی چه؟ إلى الله منقلب می‌شویم یعنی چه؟ ﴿إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾<sup>۱۸</sup> را می‌فهمیم اما إليه منقلب یعنی چه؟! ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ﴾<sup>۱۹</sup> را می‌فهمیم اما در سوره «حج» که فرمود: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾<sup>۲۰</sup> ﴿يَنَالَ﴾ یعنی ﴿يَنَالُ﴾! تقوا به او می‌رسد یعنی چه؟! به ذات می‌رسد یعنی چه؟! این چیزهایی است که اینکه گفتند حضرت وقتی ظهور کرد قرآن از حالت بکری در می‌آید شامل همین‌هاست این راهش معلوم است اما مطالب دیگری که مطالب میانی است انسان می‌تواند بفهمد فرمود اصل حاجت که معلوم است شما این حاجت را می‌خواهی با چه کسی حل کنی با خودت حل کنی با بیگانه حل کنی با صنم و وثن حل کنی این مثل بیت عنکبوت است ای کاش شما می‌دانستید این ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ هم می‌تواند به معنای تمّی باشد ای کاش اینها می‌دانستند هم می‌تواند مقدمه قیاس استثنایی باشد که الآن عرض می‌کنیم.

پرسش:....

پاسخ: بله، مشرک چند گروه است در حقیقت آن کسی که هوای خود را اله قرار داد او هم مشرک است آن کسی هم که به بیگانه پناهنده شده است بر اساس ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾<sup>۲۱</sup> او هم مشرک است منتها

۱۸. سوره بقره، آیه ۲۸.

۱۹. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۲۰. سوره حج، آیه ۳۷.

۲۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.



شرك مصطلح نیست که صنم و وثن را عبادت بکند این است که قرآن کریم بین مشرکین و ملحدین فرق گذاشته سرّش همین است.

### دو دیدگاه در تفسیر عبارت شریفه ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾

غرض این است که آن چیزهایی که واقعاً آدم هر چه تلاش و کوشش بکند مقدورش نیست ما به سرعت باید رد بشویم قدری مضاف تقدیر بگیریم قدری بگوییم مجاز است استعاره است کنایه است از این قبیل‌ها تا بالأخره خودمان را قانع کنیم اما اینها قابل فهم است فرمود اینها اگر بفهمند، معلوم می‌شود يك عده می‌فهمند این ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ می‌تواند تمّنی باشد یعنی اگر اینها خوب فکر بکنند و بفهمند می‌دانند که نه به خودشان باید مراجعه کنند نه به بیگانه نه به صنم و وثن این در صورتی که ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ تمّنی باشد اما اگر مقدمه قیاس استثنایی باشد این است که ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ مثل «لو كانت الشمس طالعة» اگر این کار را می‌کردند «لکانوا عاقلین»، لکانوا کذا و کذا «ولکنهم لیس بعاقل» معلوم می‌شود «لیس بعالم» چون اگر می‌دانستند، عاقل می‌شدند چون عاقل نیستند معلوم می‌شود نمی‌دانند. عمده تلازم بین مقدم و تالی است فرمود اگر می‌دانستند مؤمن می‌شدند معلوم می‌شود فصلی است بین علم و ایمان، انسان که عالم شد باید عاقل بشود وقتی عاقل شد راه را خوب تشخیص می‌دهد و دستاویز خوبی دارد او به حبل متین اعتصام دارد.

### قابل فهم بودن غالب معارف قرآن کریم

فرمود این حرف‌ها را که ما می‌گوییم این مثل است قرآن کریم مطالب عمیقی دارد آیات فراوانی دارد که بسیاری از علما با زحمت به آن آیات می‌رسند برخی از آیات است که مقدور کسی نیست، آن آیات دشواری که می‌رسند نظیر حالا فرض بفرمایید ﴿مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾<sup>۲۲</sup> برخی از بزرگان به آن استدلال کردند

برای برأت نقلی، بزرگان دیگر مثل مرحوم آخوند و اینها اشکال کردند این در دسترس هر کسی نیست که ﴿مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ مسئله اصولی را می‌خواهد حل کند برأت نقلی را می‌خواهد حل کند یا نمی‌خواهد یا راجع به عذاب دنیا است چیست؟ این درکش مقدور همه نیست اما بعضی از مطالب را یا همان مطلب را قرآن کریم به صورت مثل بیان می‌کند که همان مطلب پیچیده اصولی که بزرگانی باید درباره آن بحث کنند در دسترس فهم همه باشد بنابراین همه قرآن به استثنای آن اوجش که علیّ حکیم است<sup>۲۳</sup> در دسترس همه است بعضی‌ها با مثل می‌فهمند بعضی‌ها خود آیه را می‌فهمند این «امثال» برای دو هدف است یکی اینکه دست کوتاه‌دستان را می‌گیرد بالا می‌برد یکی اینکه آن مطالب بلند را می‌کشد پایین می‌آورد تا دامن آن مطالب اوج‌گرفته همسطح دست بالاآمده اوساط مردم بشود تا اینها بفهمند خاصیت مثل زدن همین است يك استاد در کلاس درس برای نوآموزان یا دانش‌آموزان يك مقدار مطالب را تقریر می‌کند ذهن اینها را بالا می‌برد بعد می‌رود پای تخته مثل ذکر می‌کند مطلب را يك مقدار پایین می‌آورد اینکه پایین آمد آن دست که بالا رفت همسطح می‌شود و او درك می‌کند خاصیت مثل این است.

### امثال قرآنی، مقدمه فهم حقایق قرآن

فرمود ما این مثل‌ها را می‌زنیم اما این مثل‌ها نردبان است کسی می‌تواند از این نردبان بالا برود و به جایی برسد که از آن به بعد می‌تواند به مقصد برسد که عالم باشد معلوم می‌شود علم، نردبان است وقتی انسان شد کم کم این نردبان را می‌گیرد بالا می‌رود وقتی بالا رفت می‌شود عاقل هنوز به مقصد نرسید وقتی عاقل شد ایمان می‌آورد به مقصد رسیده است فرمود: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ﴾ ما برای همه مثل می‌زنیم اما ﴿وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ این نردبانی است که ما ایجاد می‌کنیم کسی نمی‌تواند بالای نردبان برود مگر دست و پا داشته باشد علم

حوزه و دانشگاه به منزله این نردبان است علم، زمینه است (يك) عقل به مقصد رسیدن را نزدیک می‌کند (دو) وقتی انسان عاقل شد عقل «ما عُبِدَ به الرحمن و اكتسب به الجنان»<sup>۲۴</sup> (سه) عاقل، ایمان می‌آورد برای اینکه این چراغ است این نور است هیچ مانعی هم ندارد کار عقل نظری همان علم است انسان می‌خواهد بفهمد ممکن است انسان بفهمد بعد ایمان نیاورد ولی این فهمیدن، بالا رفتن نردبان است تا انسان عاقل بشود نه عقل نظری، عقل عملی که «ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» آن وقت دیگر راحت است هیچ عاقلی جهنم نمی‌رود عالم جهنم می‌رود ولی عاقل جهنم نمی‌رود فرمود ما این مثل‌ها را می‌زنیم برای همین جهت.

### ولایت اهل بیت (علیهم السّلام)، باب نیل به توحید

پس این ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ اگر برای تمتی باشد معنایش این است که ای کاش اینها می‌فهمیدند که به چه کسی دارند مراجعه می‌کنند ما يك قلعه بیشتر نداریم يك شرط هم بیشتر نداریم قلعه، قلعه توحید است یعنی دژ، دژبانش هم خداست شرطش هم ولایت اهل بیت است این بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) این چنین نبود که منحصرأ وجود مبارك امام رضا فرموده باشد، فرمود: «بشروطها و أنا من شروطها» نه «أنا» تمام شرطش، من یکی از آنها هستم من یکی از آن چهارده نفر هستم از کدام در وارد بشویم این شرط این در همان‌طوری که وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أنا مدينة العلم و علیُّ بابها»<sup>۲۵</sup> ذات اقدس الهی فرمود: «التوحيد حصنی و الولاية بابه» همین! این چنین نیست که توحید به جای دیگر وابسته باشد این شرط توحید باشد این در توحید است این بیان چقدر لطیف است شما در نهج/البلاغه ملاحظه بفرمایید فرمود هر کسی چیزی یاد گرفته از ماست - چون اینها در علم‌اند - منتها اگر حقّ ما را ادا نکند به نام ما نباشد سارق است الآن فرش‌های دستباف پرنیانی و ابریشمی این شهر را خب يك عده بافتند کسی بیاید اینجا سرقت کند بگوید به نام ماست ما خودمان بافتیم این

۲۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲۵. التوحيد (شیخ صدوق)، ص ۲۵.

فرش همان فرش ابریشمی است ولی این سارق است این بیان نورانی علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) است فرمود اگر کسی از این راه نیاید راه ولایت نیاید «سُمّی سارقاً»<sup>۲۶</sup> مطلب، مطلب حق است منتها از ما گرفته و انکار می‌کند ما این حرف‌ها را نشر دادیم خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی را ایشان می‌فرمود که از دوازده هزار نفر تا بیشتر اسامی کسانی که محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کردند ثبت شده خب این دوازده هزار نفر يك طرف، وجود مبارك حضرت امير يك طرف، آن دوازده هزار نفر به اندازه حضرت حرف نیاوردند این‌طور است. دوازده هزار نفر كار يك نفر را نتوانند بکنند عمری هم بعضی‌ها با حضرت بودند فرمود: «سُمّی سارقاً» بنابراین این «بشروطها» وقتی شما این را باز کنید هاهنا امور اربعه: امر اول پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أنا مدينة العلم» امر ثانی فرمود: «و علی بابها» یعنی ولایت، باب نبوت است امر ثالث و رابع هم همین است: «كلمة لا إله الا الله حِصْنی» امر سوم، «بشروطها و أنا من شروطها»<sup>۲۷</sup> یعنی امامت و ولایت اهل بیت امر چهارم این هم در آن است اگر این چنین است.

### معنای عقل و نقش آن در لقای بهشت الهی

اگر کسی عاقل باشد یقیناً اهل بهشت است چون عقل «ما عُبِد به الرحمن و اكتسب به الجنان» نه علم، عقل آن است که شهوت و غضب را عقال کند وهم و خیال را عقال کند وقتی عقال کرد آدم مانعی ندارد در بیانات نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده فرمود عقل زانوی وهم و خیال را در بخش علم، شهوت و غضب را در بخش عمل عقال می‌کند<sup>۲۸</sup> عقال همان زانوبندی است که نمی‌گذارد شتر جموح و چموش، چموشی کند این عقل نمی‌گذارد شهوت و غضب چموشی کنند وهم و خیال چموشی کنند خب اگر چموش را ما بستیم دیگر مشکلی نداریم

۲۶. نهج البلاغة، خطبة ۱۵۴.

۲۷. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۲۵.

۲۸. ر.ک: التوحید (شیخ صدوق)، ص ۱۵.

فطرت ما هم که فطرت الهی است بنابراین این ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ اگر متّی باشد یعنی ای کاش می دانستند که چه باید بکنند و اگر مقدمه قیاس استثنایی باشد این است که «لو كانوا يعلمون لكانوا عَقَلَاء و لكنّهم ليسوا بعقلاء» معلوم می شود «و ليسوا بعالمين» این می شود استدلال.

پرسش:....

پاسخ: بله، کسی که عاقل باشد که خودش را نمی بیند چون العقل «ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» آن کسی که عقل را آفرید به وسیله معصومین عقل را معرفی کرده چراغ چیست آنکه روشن بکند عقل چیست آنکه زانوی وهم و خیال را ببندد زانوی شهوت و غضب را ببندد خب اگر کسی زانوی شهوت و غضب را بست، زانوی وهم و خیال را بست دیگر نمی گوید «أنا» هر جا سخن از «أنا» است حرف شیطان است او گفته ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ در بخش های سوره مبارکه بقره گذشت که وقتی آن پیامبر گفت طالوت رهبر شماست گفتند: ﴿نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ﴾<sup>۲۹</sup> این ﴿نَحْنُ أَحَقُّ﴾ پیام همان ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ است که حرف شیطان است اما اگر کسی واقعاً عاقل شد نمی گذارد وهم و خیال چنین حرفی بزند شهوت و غضب چنین حرفی بزند بنابراین این ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ می تواند به دو وجه باشد.

### دو ویژگی ضروری ولی انسان

بعد فرمود خدا می داند و شما نمی دانید که به هوا تکیه کنید بیت عنکبوت است به بیگانه پناهنده بشوید بیت عنکبوت است به صنم و وثن متّکی بشوید بیت عنکبوت است ﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ﴾ (يك) ﴿الْحَكِيمُ﴾ (دو) این دو برهان است چون دو حدّ وسط است شما ولیّ می خواهید ولیّ باید مقتدر

باشد عزیز اوست، ولیّ باید حکیم باشد حکیم اوست، دیگران یا سفيه‌اند یا ضعيف‌اند ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا

لِلنَّاسِ﴾ اما ﴿وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾.

«و الحمد لله ربّ العالمين»